



به سو تمدن اسلام

آوینی، تذکر دهنده حقیقت انقلاب اسلامی

به طور کلی هیچ یک از متفکران عقیده‌ای به پذیرش تمام و کمال تمدن غرب ندارند. ممکن است کسی عقیده‌اش چنین باشد؛ اما نه در میان متفکران و روشن فکران. هیچ کدام از آن‌ها هم تمدن غرب را به طور کامل نفی نکرده‌اند. حتی جریان‌های موسوم به ضد غرب درباره آن نسبی می‌اندیشند. صد سال است مردم این کشور به سطحی از بلوغ رسیده‌اند که دیگر کسی ساده لوحانه در اندیشه نفی یا پذیرش کامل تمدن غرب نیست.

حال سؤالاتی شکل می‌گیرد: پس فرق سید احمد فرید با عبدالکریم سروش چیست؟ فرق جلال آل احمد با سید حسن تقی زاده چیست؟ فرق آیت الله خمینی با عزت الله سبحانی و بازرگان؟ فرق اصلاح طلبان با بنیادگرایان یا اصول‌گرایان؟ بین این افراد که همگی از جنبه تفکر نسبی درباره غرب، در یک طیفاند، اختلاف نظرهای بنیادینی وجود دارد. درک دقیق این اختلاف‌ها مشکل است و زمانی دراز می‌طلبد. اسم مجموعه‌ای را در ایران گذاشتند نحله

اسید احمد مهینی یزدی (۱۲۸۹-۱۳۷۳). متفکر ایرانی. او هیچ اثری از خود منتشر نکرده و به همین دلیل به فیلسوف شفاهی شهرت یافته است.

فرهنگستان و اسم عده دیگر را هم گذاشتند نحله روشن فکران دینی. تفاوت اینها تفاوتی جدی است که چند سال مطالعه لازم دارد. البته اینکه بر هر یک از این گرایش های فکری چه نامی نهاده اند، کمکی به فهم آن نمی کند. موضع انقلاب اسلامی ایران هم در برابر غرب اجمالاً همین است. هیچ کس در انقلاب اسلامی ایران، در موضع نفی مطلق غرب نیست؛ نه امام این گونه بوده است، نه آیت الله خامنه ای، نه شهید مطهری، نه آیت الله بهشتی و نه هیچ کدام از متفکران دیگری که متعلق به حوزه انقلاب اسلامی اند. هیچ یک از اینان معتقد نیستند که تمدن اسلامی، باید عاری از تمام دستاوردهای بشر در دوران مدرن باشد. نظر هیچ یک از اینان بازگشت به دوران پیشاتجدد نیست.

اما در چارچوب مبانی فکری انقلاب اسلامی، تمدن غرب را حقیقتاً چگونه می توان تحلیل کرد؟ این پرسشی است که مطالعه و جروبجوت لازم دارد. یعنی نمی توان گفت که چون شهید مطهری چنین گفته، همین گونه است. این را قبول نمی کنیم. باید خوب واکاوی کرد که شهید مطهری چه گفته و آیا درست گفته است. شهید مطهری اگر بیشتر عمر می کردند، افق های جدیدتری پیش رویشان باز می شد و ممکن بود حرف های دیگری هم بزنند. هفت هشت سال بعد از شهادت شهید مطهری، شهید آوینی در کتاب توسعه و مبانی تمدن غرب به کتاب های استاد مطهری اشاراتی می کند و توضیح می دهد که اگر شهید مطهری چنین گفته، نگاهش چنان بوده است و نیز در خصوص سایر روشن فکران، یعنی فضا برای تحلیل باز است.

نظریه های بنیادی شهید آوینی از مفروضاتی سرچشمه می گیرد که دانستنش برای فهم این حوزه فکری مهم است. خود شهید آوینی هم مدعی است که آنچه می گوید، چارچوب های نظری جمهوری اسلامی است؛ یعنی تفکر امام خمینی را نمایندگی می کند. اگر لازم باشد، در خصوص بعضی مباحث صعبه نوراً

نیز بررسی خواهیم کرد. ممکن است در خلال بحث، شواهدی از گفته های امام خمینی و آیت الله خامنه ای در مقام نقض یا تأیید به ذهن برسد. درباره آن هم می توان گفت وگو کرد.

شواهد بسیاری از سخنان آیت الله خامنه ای آورده ام؛ از جمله دیدگاهشان درباره به کار بردن اصطلاح توسعه و دموکراسی اسلامی. ایشان زمانی در جمع شورای عالی انقلاب فرهنگی گفتند که دلیل رواج نیافتن عروسک های دارا و سارا برخلاف عروسک های بتمن و مرد عنکبوتی، بی توجهی به مقوله پیوست فرهنگی است؛ همچنین اعتراض کردند که چرا کلمات فارسی را با لاتین می نویسند یا از کلمات غیر فارسی استفاده می کنند. این سطحی از مواجهه ایشان با غرب است. سطح دیگرش همان حساسیت به استفاده از واژه توسعه و دموکراسی است. توسعه اقتضائاتی دارد که با اهداف ما سازگار نیست؛ به همین دلیل عدالت و پیشرفت جانشینش شد. دموکراسی اسلامی هم اساساً متناقض است. اصلاً این دو با هم جمع نمی شود. مثل این است که بگویند انجمن اسلامی آرامنه. جای تعبیر غلط دموکراسی اسلامی را هم مردم سالاری دینی گرفت.

این از مشکلات ماست که در گفت وگو با جوانان مذهبی ناگزیریم دانه دانه این استنادات را مطرح کنیم؛ در حالی که ضرورتی ندارد انسان برای اینکه حرفش شنیده شود، مدام شواهدی از سخنان آیت الله خامنه ای و امام خمینی بیاورد. این استدلال ها که مطرح می شود، خود پراز آیه و حدیث است. البته برایمان مهم است که بدانیم نسبت حرف های ما با آن کسی که افق را تعیین کرده، چیست. برایمان مهم است وقتی رهبر می گوید که ما به سوی تمدن اسلامی در حرکتیم، یعنی به چه سمت و سویی می رویم.

■ تأملی در معنای تمدن سازی

تمدن اسلامی به موتور محرکی نیاز ندارد که از کشوری دیگر وارد شود. تمدن سازی

تحول باطنی جمعی است. در قرن پانزده و شانزده و هفده، فیلسوف مدرن در غرب وجود دارد؛ ولی تمدن مدرن در غرب نیست. تمدن از تفکر آغاز می‌شود؛ یعنی درک معانی و مفاهیمی خاص که بر پایه آن اجمالاً معلوم می‌شود به چه سمتی باید حرکت کرد.

فرض کنید صد نفر جوان متدین را انتخاب می‌کنند و می‌فرستند به بیابانی که قرار است شهری در آن بسازند و صد سال در آن زندگی کنند. آن‌ها دست‌به‌کار ساختن محیط زندگی‌شان می‌شوند. در این محیط باید سقف بالای سرشان، رفت‌وآمد و نقل‌وانتقالاتشان، ارتباطات میان فردی، اقتصاد، تعلیم و تربیت، عبادات، پوشش و تفریح و سرگرمی‌شان را فراهم کنند و در عین حال متدین هم باشند؛ چون این صد نفر کافر نبوده‌اند و در نتیجه با آن‌ها فرق دارند. طبق نظر فلاسفه تاریخ، پانصد سال طول می‌کشد در آنجا شهری ساخته شود که با مبانی فرهنگی و فکری آن انسان‌های متدین تناسب داشته باشد. مثلاً متدینان شهری نمی‌سازند که محرم و نامحرم در آن مدام باهم برخورد کنند؛ چون از این مسئله بدشان می‌آید. هرگز شهری نمی‌سازند که در آن عمرشان تلف شود و به عباداتشان نرسند. خانه‌ای نمی‌سازند که حریم نداشته باشد و مهمان‌نوازی در آن لحاظ نشده باشد.

وقتی از تمدن اسلامی در ایران سخن می‌گوییم، معتقدیم ده‌ها سال وقت لازم است که مردمان مسلمان ایران تمدنشان را بسازند. بذرهایی پاشیده شده است که رشد و به‌کمال رسیدنش زمان می‌طلبد. دنیای جدیدی باید ساخته شود. وقتی نگاه و ادراک مردم متفاوت باشد، شهری می‌سازند که با شهرهای هندی‌ها و چینی‌ها و سرخ‌پوست‌ها فرق می‌کند. خانه‌ای می‌سازند که با خانه‌های آنان فرق می‌کند؛ اندرونی دارد، بیرونی دارد، درون‌گراست و نه «عربان» حریم دارد، خلوت دارد و... این‌ها از پیش با جزئیات طراحی نشده بوده و برای

ساختنش کسی نرفته است جایی درسش را بخواند. در واقع اشتراکاتی در اذهان و قلوب مردمان این تمدن وجود داشته که چنین آشکالی را در دنیایشان آفریده است؛ همان‌طور که در قرن شانزده و هفده و هجده، میلیون‌ها آدم اروپایی با عبور از رنسانس، مبتنی بر تفکری که فلاسفه و فرهیختگانشان از دوسه قرن پیش به آن‌ها منتقل کرده بودند، دنیایی را می‌سازند که ما آن را دنیای مدرن سکولار نام می‌نهییم. این دنیا را آن‌ها ساخته‌اند؛ آن‌هم نه از روی کتاب‌ها و نقشه‌ای کاملاً مشخص و آماده.

بعضی می‌پرسند که این تمدن اسلامی دقیقاً چه شکلی است. ما شکلش را نمی‌دانیم. اگر می‌دانستیم، به سادگی از روی آن، شهر اسلامی را می‌ساختیم. شکلی از پیش طراحی شده وجود ندارد. شکل از درون ما متولد می‌شود. به خیال ما راه پیدا می‌کند. ممکن است بسازیمش و بعد به نظرمان رسد که بخشی از آن ایراد دارد. در این صورت، پنجاه سالی طول می‌کشد که این تمدن ترمیم شود. دسترسی به تمدن، سی‌چهل ساله ممکن نیست. سال‌ها فرصت لازم است که هنری و شهری و دنیایی جدید متولد شود.

نمونه‌اش را در دفاع مقدس دیده‌ایم. چند صد هزار بسیجی را در بیابان جای دادند و به آن‌ها گفتند که باید بجنگند و به مدتی طولانی آنجا باشند. آنان جامعه‌ای درست کردند. قواعد حاکم بر جامعه بسیجی‌ها در جبهه تفاوت بسیار دارد با قواعد حاکم بر جامعه تهران. آن‌ها فرهنگ جدیدی را بنیان گذاشتند. تعاملاتشان باهم فرق می‌کرد. اگر آن‌ها دویست سال دیگر فرصت داشتند، تمدنی در مرزها می‌ساختند که اگر از بیرون به آنها نگاه می‌کردید می‌گفتید این‌ها چه آدم‌های جالبی بوده‌اند و چه مناسبات متفاوتی باهم داشته‌اند. این عده فرصت یافتند مطابق اعتقاداتشان، فرهنگی بسازند. فرهنگ، مرحله پیشاتمدن است. انسان‌ها واجد فرهنگ‌اند. این عده وقتی به بیابان می‌روند، از تمدنشان

جدای می شوند، ولی از فرهنگشان نه؛ چون فرهنگ در روح و جان انسان است. منظور از دوره هزارساله تمدن از ظهور تا سقوط است. بخش های باشکوهی از تمدن اسلامی در این کشور ۳۵۰ سال بعد از اسلام ظهور کرد. وقتی در همان چارچوب مدنظر، به سمت هدف، حرکت صورت گیرد، تمدن مدام شکوفاتر می شود؛ حتی اگر تهدید شود. از دوره قاجار به این طرف، ما دیگر رو به سوی تمدن اسلامی نداشتیم. اگر تغییر مسیر نداده بودیم، تکامل یافته تر از صفویه می شدیم. پایان صفویه آغاز دوره افول تمدن اسلامی است. حاکمان، فرهیختگان و جامعه مان از حیث جمعی، به سوی تمدن اسلامی حرکت نمی کردند. وقتی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ پیروز شد، دوباره حرکت به سمت تمدن اسلامی آغاز شد. استادی می گفت که ۲۲ بهمن ۵۷ روز پیروزی انقلاب اسلامی نیست؛ روز آغاز انقلاب اسلامی است. پیروزی اش زمانی است که تمدن اسلامی محقق شود. انقلاب یعنی چرخش، یعنی پیچ تاریخی. ۲۲ بهمن ۵۷ پیچ تاریخی است. ما بالاخره در بهمن ۵۷ چرخیدیم؛ بهمن ۵۷ تازه چرخیده بودیم به سمت تمدن اسلامی؛ اما به ما گفتند که باید برگردیم. درگیری ما با تکنوکرات ها بر سر همین است که وقتی آن ها سر قطار می نشینند، راه را برمی گردند و مسیر را عوض می کنند. یعنی افقشان متفاوت است. آنها درکی از آینده ای که غربی نباشد ندارند.

تمدن مونتازگردنی نیست. تمدن را فرهیختگان نمی سازند. البته مؤثرترین آدم های قوم در حرکت به سمت تمدن سازی، فرهیختگان آن قوم اند. در اندیشه اسلامی، فرهیختگان اهل فکر و اهل ذکرند. منظور از اهل فکر و اهل ذکر در تمدن اسلامی استادان دانشگاه نیست. فکر و ذکر را در گفتمان اسلامی و دینی، حکمت می گویند و حکمت را ممکن است آدم بی سواد هم داشته باشد؛ مثلاً پدر شهید یا مادر شهیدی که خوب تشخیص داده است چرا و چگونه باید عمل کند. بهی

درکی دارد که مطابق توصیف قرآن از انسان متعادل و هدایت شده است. اگر مردم ایران به طور متوسط، این درک را از تمدن اسلامی داشته باشند، بنیادش نهاده می شود. قدم اول آگاهی و حکمت است، برون شدن از ظلمت زدگی غربی است.

آیت الله خامنه ای مدام از تمدن اسلامی می گویند و برخی در ذهنشان زوربخ یا نیویورکی تصور می کنند که در آن اذان می گویند. چقدر باید جان کند که این ذهنیت از بین برود. نیویورک نیویورک است. چرا ما همان را بسازیم و اسمش را عوض کنیم؟! مگر با الفاظ، چیزی تغییر می کند؟! در تهران تابلوی «تهران شهر اخلاق» و «تهران ام القرای جهان اسلام» نصب می کنند و وسط بزرگ راه ها تابلوهای «سبحان الله» و «لا اله الا الله». شهر با این تابلوها اسلامی نمی شود. شهر حتی با افزودن مساجدش اسلامی نمی شود.

نباید تصور کرد که با یک دولت و دو دولت و پنج دولت می توان تمدن اسلامی ساخت یا تصور کرد کسی می تواند فرمول ساخت تمدن اسلامی را کشف و رونمایی کند تا همه مشغول ساختنش شوند. دسترسی به تمدن اسلامی دشوار است؛ هرچند که سیر تحولات شتابان است.

گفتیم فرهنگ است که تمدن را متولد می کند. منظور از تمدن ابعاد مادی و تجسم یافته فرهنگ است؛ شهر، معماری، ساختار اقتصادی، رسانه، هنر و ... برای ساختن تمدن اسلامی، باید ذهنیتی واحد، یعنی فرهنگ و سلوکی که منتهی به تمدن اسلامی می شود، همه گیر شود. وقتی همه گیر شد، خود به خود شئون تمدنی متولد می شود.

یکی از این شئون تمدنی دانشگاه است. در آغاز انقلاب، ما با تمام شئون تمدنی مشکل داشتیم و نیمه تعطیلش کردیم؛ دانشگاه، ورزش قهرمانی، رادیو تلویزیون و ... درباره بعضی ساختارها، تازه بعد از انقلاب فکر کردیم.

وقتی ساختاری مشخص در دست نیست، باید اندیشید که چه می توان کرد. عده ای ممکن است فکر کنند و به هیچ چیز نرسند و بگویند که باید ایده تمدن را تعطیل کرد تا ببینیم چه می شود. منطقی نیست. مردم نان می خواهند. باید کشاورزی باشد، کمباین باشد، بنزین برای رفت و آمد تولید شود و زندگی مردم بچرخد. یعنی مردم متدین در بیابان نیستند که خانه بسازند. آنان را برده اند به شهری که ساختارش را کاملاً ملحد ها یا دست کم کسانی غیر از ساکنان کنونی اش ساخته اند و اینان خواسته اند که همین شهر را اسلامی کنند. به ادبیات دهه شصت مراجعه کنید و نامه ها و دست نوشته های رزمنده ها را مطالعه کنید. در مدتی که به مرخصی می رفتند، این طور می نوشتند که دیوارهای شهر عذابشان می دهد و مردم شهر چنین و چنان اند و دوباره پناه می بردند به جبهه. بسیاری این طور بودند. یعنی مشهود بود که شهر مدرن تناسبی با روح و جان انسان مومنی انقلابی ندارد و او می خواهد از این شهر فرار کند.

بنا بود که تهران را به لحاظ فرهنگی مثل جبهه کنیم. هنوز هم تکنوکرات ها این را دست مایه اعتراض به بنیادگرایان قرار می دهند. می گویند که آنان چون ایده ای برای مدیریت شهر و جامعه و کشور ندارند، می خواهند ساختارها را به کلی تخریب کنند و دنیایی شبیه خط مقدم مناطق جنگی بسازند. خوب هایشان چنین می گویند و بد هایشان می گویند که لابد منظور از مدینه النبی شتر و نخل و کاهگل و این ها است. «مدینه النبی» را مقام معظم رهبری به جای جامعه مدنی به کار برده اند. تالب به اعتراض می گشاییم، می گویند که چرا خودمان موبایل داریم و به جای الاغ با ماشین تردد می کنیم. آن ها اشتباه دریافته اند. کار بسیار دشوار است و به همین دلیل، متدینان ما تکنوکرات می شوند. بسیاری از تکنوکرات های ما از مذهبی های سرسخت و رزمنده ها بوده اند؛ اما این طور دیده اند که باور هایشان در عمل، شدنی نیست. آن ها در ساختار مشخصی قرار

گرفته و مجبور شده اند که همان را درست کنند. تصور کنید سوار ماشینی هستیم که بدون ترمز، در سراسیمگی می رود، چرخش پنچر شده است و در همین حال حرکت، باید چرخش را عوض کرد. تمدن سازی در وضعی که انسان در متن تمدن دیگری زندگی می کند، کاری به همین دشواری است.

آیت الله خامنه ای در اجلاسی، از الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، به جای توسعه غربی سخن گفته بودند. در پی آن، چند گروه پژوهشی در این باره کار کردند و بعد از چند سال، نتایج تحقیقاتشان را ارائه کردند. برای درک دشواری ماجرا خوب است که بدانید در برنامه ریزی کلان با چه مسائلی مواجهیم. مثلاً مؤسسه ای نتیجه کارش را این طور ارائه کرد که تغذیه در تمدن اسلامی بر چند ماده، از جمله عسل، مبتنی است و نقشش در تمدن اسلامی چنین است و در تمدن اسلامی ساعت خواب نه ۱۲ شب، بلکه ۹ است و ساعت بیداری نه ۷ و ۸ صبح، بلکه ساعت ۴ است. طبق روایات ما، خواب بین الطلوعین مکروه است و بیداری در بین الطلوعین رزق را برکت می دهد. نتایج روان شناسی و زیست شناسی هم می گوید که خواب بین الطلوعین هیچ فایده ای برای انسان ندارد و او را کسل می کند. به همین یک ایده فکر کنید و ببینید چرا سریال ها و دیگر برنامه های بر مخاطب تلویزیون در ساعات پایانی شب شروع می شود. بعضی برنامه ها که ناسحر ادامه دارد. چرا این طور است؟ بعد به مشکل می خوریم. در ماه رمضان که برنامه های جدی تر عبادی داریم، مجبور می شویم این نظم را خودمان تغییر بدهیم. حتی اگر کارمند نباشیم و برنامه ریزی زندگی مان به دست خودمان باشد، چندان موفق نخواهیم بود و به دلیل نظم متفاوت جامعه، برنامه ریزی زندگی مان با مشکل مواجه می شود. در تمدن اسلامی، برنامه زندگی باید طبق تقسیم بندی توصیه شده در روایات باشد و بخشی صرف عبادات، بخشی صرف خانواده و تفریح و استراحت و بخشی هم صرف کار شود. از همین ها شروع

می شود. جامعه متدینی که معتقد به تمدن اسلامی است، آرام آرام ساختارها را بر اساس فرهنگ خود شکل می دهد. جالب است که فردای همان روزی که مسؤول آن موسسه برخی طرح های خود را برای اصلاح سبک زندگی ارائه کرد روزنامه های متعلق به جریان لیبرال سرمایه داری مفصل آنها را تمسخر کردند و گفتند جریانی هست که می خواهد ما را به دوران عصر حجر برگرداند.

اعتراض شهید آوینی هم این است که چرا ساختارهای توسعه را مسلم می انگارند. ساختارهای توسعه بر پایه فرهنگ دیگری ساخته شده است. آن فرهنگ نه الهی و شیعی، بلکه اومانیستی و لذت طلبانه و دنیا گرایانه است و به بهشت و جهنم اعتقادی ندارد؛ بلکه معتقد به بهشت زمینی است. سازندگان این تمدن قطعاً آن را به گونه ای نساخته اند که با اسلام و تشیع متناسب باشد.

تمدن متناظر با فرهنگ ساخته می شود. فرهنگ غرب الحادی است و در نتیجه تمدنش هم قوام بخش نگرش و سبک زندگی الحادی است. آوینی مؤکداً تذکر می دهد که اگر بنا بود انقلاب اسلامی ادامه مسیر تمدنی بشر غربی باشد اساساً انقلابی صورت نگرفته است. انقلاب فقط یک تغییر سیاسی نیست بلکه تغییر در بنیاد و شوون تمدنی غرب است که حالا جهانی شده است و معتقد است که این موضع نظام جمهوری اسلامی در برابر غرب است. این را در نریشن های روایت فتح هم می بینید. او به خط مقدم می رود و رزمنده هارا کسانی می خواند که تجدید عهد کرده اند؛ همان عهد الست. آوینی می گوید که آن ها از صدر تاریخ آمده اند تا افق جدیدی را در تمدن بشری رقم بزنند. آن ها تیر و فشنگ می اندازند و او این ها را می گوید. از دیدگاه او جامعه ای که رزمندگان در دفاع مقدس ساختند، نمونه ای از تقابل فرهنگی عقیدتی و تمدنی با غرب است و معتقد است این هایند که آینده بشر را تغییر خواهند داد. با قطعیت این را می گوید و بارها تکرارش می کند. او معتقد است که برای تحقق تمدن اسلامی

ضرورتی ندارد همه ایرانیان این طور فکر کنند؛ بلکه به جماعتی نیاز هست که این گونه بیندیشند و همراهی نکردن دیگران مانع تحقق هدف نمی شود. چون همیشه این طور است که: «أَكْثَرُهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»^۱. لشکری برای جنگ لازم است؛ حتی اگر این لشکر از شهری آمده باشد که دل مردمش با آن نباشد.

او در مقاله «ترقی یا تکامل؟» که آخرین مقاله کتاب توسعه و مبانی تمدن غرب است، می نویسد:

انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر جدیدی در کره زمین است که دیربازود آثار تحقق آن را در جهان آینده خواهیم دید. این انقلاب صرفاً با وجه سیاسی تمدن غربی یعنی امپریالیسم رودررو نیست. همان طور که پیش از این عرض شد، مثل این سخن، مثل آن است که بگوییم: «ما فقط با دندان های غول می جنگیم و به بقیه اعضایش کاری نداریم.» آیا می توان فقط با دندان های غول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر فرهنگی جدیدی در عالم و سرمنشأ تحولی فرهنگی است که در آینده بنیان همه چیز را، از اقتصاد و هنر گرفته تا سیاست و تمدن، زیر و رو خواهد کرد و طرحی نو در خواهد افکند.

ریشه همه تحولات ظاهری فردی و اجتماعی در تحولات اعتقادی است و به همین علت است که حقیر با یقین کامل و با اطمینانی اینچنین، درباره آینده جهان سخن می گویم، چرا که اکنون امت مسلمان بار دیگر به پیمان نخستین خویش با آفریدگار جهان بازگشته است، به عهد الست: الست بر بکم قالوا بلی (۱) و این عهد الست، خورشیدی تازه را در آسمان تاریخ متولد ساخته است که نور آن سراسر جهان را در خواهد نور دید و بنیان همه چیز را دیگرگون خواهد ساخت.^۲

۱. بقره، ۱۰۰.

۲. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۲۲۴

هنر مقدس به مثابه یکی از شئون مهم تمدنی شهید آوینی در امر تذکره به حقیقت تمدن اسلامی بیش از همه به موضوع هنر توجه نشان داده است. او درباره شعر، هنرهای تجسمی، سینما، معماری و برخی گونه‌های دیگر هنر سخن گفته است. توجه اصلی او بر این نقطه است که ما نمی‌توانیم از اثرات هنر بر مردم غفلت کنیم. هنر هم می‌تواند جامعه را تذهیب و هم ترکیه کند و هم می‌تواند آن را آلوده و غفلت زده و حیوانی کند. معماری خلوت‌گریز برهنه‌گرا، انسان بی‌حیا تحویل جامعه می‌دهد. آن‌ها که در ساختارهای تمدنی جدید، متدین و باحیا باقی می‌مانند، مقاومت فرهنگی شان واقعاً ستودنی است. این‌ها نخبگان اند. همان‌گونه که فرهنگ تمدن را می‌سازد، تمدن هم فرهنگ را می‌سازد. هر تمدنی فرهنگ متناسب با خود را قوام می‌دهد. فرهنگ برهنه‌گرای فردگرای اومانیست، شهر مدرن را با معماری و نشانه‌های مورد نظر خودش می‌سازد و اگر کسی به این شهر برود، کم‌کم ساختار فرهنگی اش به سمت برهنه‌گرایی و بی‌حیایی سوق می‌یابد. معماری مدرن را معماری بی‌حیا می‌گویند. معماری‌ها باهم تفاوت دارد؛ شاید برخی در اثری که معماری پر روح و جان انسان می‌گذارد تشکیک کنند. آیا موسیقی در جان و روان انسان تغییری ایجاد نمی‌کند. فلاسفه و علما گفته‌اند که این تغییر در ساختار روحی انسان رخ می‌دهد. چطور ممکن است که موسیقی این‌گونه در انسان اثر کند و معماری اثر نکند؟! اثرگذاری معماری بیش از موسیقی است؛ چون فضا و بُعد دارد. مثلاً در بعضی فضاها، انسان تواضع را در جان‌ش احساس می‌کند، یا احساس ذکر و خلوت به او دست می‌دهد؛ همچنین است ساختار شهرسازی که در بعضی خانه‌ها و بعضی محله‌ها حس نظارت اجتماعی به انسان دست می‌دهد که نمی‌گذارد خطا کند. معماری حسی را به انسان منتقل می‌کند، ممکن است حال او را خراب یا خوب کند. فلاسفه هنر می‌گویند

که دیدن اماکن مذهبی اسلامی، مثل مسجد عتیق اصفهان و مسجد کبود تبریز و مسجد جامع ورامین، اثر مطلوب و درستی بر انسان می‌گذارد و او را می‌سازد؛ چون با ما حاصل خیال و اندیشه عرفا و مؤمنان مواجه می‌شود. بسیاری از شما چنین تجربه‌ای را هنگام بازدید از مساجد و خانه‌های سنتی دارید. گاهی اثر بازدید از یک مکان خاص تا آنجاست که مفهوم توریست به مفهوم زائر تبدیل می‌شود. من خودم این اثر را هنگام بازدید از مسجد عتیق اصفهان و محراب الجایتو و گنبد تاج الملک یا شبستان‌های مسجد جامع عباسی و بسیاری جاهای دیگر دیده‌ام.

ماهیت هنر و تأثیرگذاری آن در نظریات شهید آوینی به شیرینی بیان شده است. مقداری هم پیچیده است؛ یعنی فهمش نیازمند آگاهی از مبانی عرفان نظری است. شهید آوینی محکم درباره آن سخن می‌گوید. او معتقد است که مبدأ یک اثر هنری، الهام ملکوتی است، این یک درک ملکوتی است که یک اثر هنری می‌آفریند. الهام هنری از کجا می‌آید؟ هنرمندان چطور مثلاً سازی را می‌نوازند یا تثنی‌رامی نویسند یا شعری را می‌سرایند؟ شعر جوشیدنی است. آن که می‌سازندش، فقط نظم است و نه شعر. در این باره شهید آوینی در فردایی دیگر، به‌خصوص در مقاله آخرش مفصلاً بحث می‌کند:

شاعران همه لسان الغیب هستند و اگر خواجه را بدین لقب اختصاص داده‌اند، نه از آن است که دیگر شعراللسان الغیب نیستند؛ بل از آن است که این صفت در او به تمامیت و کمال رسیده است.^۱

سپس این سؤال را مطرح می‌کند که چرا بعضی از آثار هنری فرشته‌خو و رحمانی‌اند و بعضی شیطانی. این دقیقاً به همان دلیل است که روح بعضی هنرمندان قرین شیطان و روح بعضی دیگر از آنان قرین ملائکه است. شهید آوینی

۱. سیدمرتضی آوینی، فردایی دیگر، راز و رمز، ج ۲، تهران: واحد، ۱۳۹۲، ص ۱۲۹.